

«ساحل ایزده» سوتی بزرگ سال

اختلاس گران در سواحل ایزده دستگیر شدند

حورا بیانی فر

چند اختلاس گر که به همراه سرمایه مردم قصد خروج از کشور را داشتند، دستگیر شدند. به گزارش خبرنگار ما در ایزده، این اختلاس گران با وعده چند قاچاقچی راهی ایزده شده بودند تا از مسیر دریا از کشور فرار کنند. افراد مذکور به محض ورود به سواحل ایزده مشاهده کردند که دریایی در کار نیست و طعمه قاچاقچیان قرار گرفته اند. نیروی انتظامی که این خلافکاران را از پیش تحت نظر داشته است، در هنگامی که قاچاقچیان قصد داشتند اختلاس گران را در منطقه غرق کنند وارد عملیات شد. متأسفانه در این عملیات یکی از اختلاس گران پیش از آنکه مورد بازجویی قرار بگیرد و بتواند افراد همکار خود را معرفی کند، غرق شد. گفنتی است که این چندمین حادثه در سواحل ایزده است. پیش از این نیز دو تن از تورپست هایی که بر مبنای تبلیغ شبکه های خارجی سواحل ایزده را برای تعطیلات خود انتخاب کرده بودند، قربانی این دریا شدند. این دو نفر بر اثر شکستگی های ناشی از شیرجه در محل سخت و جامد هم اکنون در بیمارستان ایزده بستری هستند.

نان های کپکی یخ زده!

محمداسدی

با توجه به بایکوت فیلم‌هایی چون «لاتاری» و «به وقت شام» توسط هیئت داوران جشنواره فیلم فجر، خلاصه فیلم مورد علاقه این هیئت، تقدیم می‌شود:

فیلم «نان های یخی کپک زده» این فیلم، داستان یک خانواده بدبخت است که صبح تا شب، نان کپکی یخ‌زده می‌خورند. شبی، یک دزد قمه‌کش، وارد خانه می‌شود. مرد متوجه می‌شود و می‌خواهد چماقی بردارد تا دزد را بزند. زن در حالی که از شدت فقر و فلاکت، خون بالا می‌آورد، می‌گوید: «چی کار می‌کنی مرد؟ چرا خشونت؟ همینکارا رو می‌کنی که سیمرغ بهمون نمی‌دن.» مرد می‌گوید: «پس من چه غلطی بکنم؟» بعد از گفتن این جمله، تا سرحد مرگ خودش را می‌زند که با دیدن این صحنه می‌فهمیم ما چقدر بدبخت هستیم. زن می‌گوید: «برو با دزد مذاکره کن.» مرد هم یک بسته خودکار برمی‌دارد و می‌رود با دزد مذاکره کند. حین مذاکره می‌فهمیم که این دزد قمه‌کش، مرد شریفی است و به خاطر هزینه‌های بیماری ربوی همسرش که تقصیر قالیباف است مجبور به دزدی شده. دزد و مرد که می‌فهمند هر دو چقدر بدبخت هستند، چهار پنج دقیقه‌ای خودزنی می‌کنند. در سکانس آخر و در این اوضاع خرتوخر، زن به مرد خیانت می‌کند و با آقای دزد فرار می‌کند تا ما بفهمیم که چقدر بنیان‌های اخلاقی در ایران سست شده و خاک بر سر ما!

■ علیرضا کریمی

خوب، بد، زشت **ورزش** در سال ۹۶ معرفی شد



امسال علی رضا کریمی با بردی شیرین بار دیگر خزانه ارزش های ورزش مان را شارژ کرد، آنهایی هم که می‌گویند علیرضا پاخته یا معنی برد و باخت را نمی‌دانند یا سوختگی ۹۸ درصد ناحیه تحتانی نتانیاهو را ندیده‌اند!

■ مسعودشجاعی

همیشه بعد از دیدن پاس های اشتباه یادرپیل های ناموفق مسعود شجاعی در حین بازی فوتبال، همزمان با این که عمه کیروش را برای بازی دادن به او یاد می‌کردیم، خدا را هم شکر می‌کردیم که شجاعی از دروازه خودی دور است و نهایت ضررش جلوگیری از گل زدن تیم خودی است و

احتمال باز کردن دروازه خودمان توسط او کم است، اما شجاعی با بازی کردن درمقابل نماینده رژیم صهیونیستی ثابت کرد هافبک های هجومی هم می‌توانند گل به خودی بزنند!

تلاش قابل تقدیر سال

« فهیمة انوری

نگو بگرام بی تاثیر بوده که عشق دولت تدبیر بوده نکرده مشکلی را حل، ولی خب تلاشش قابل تقدیر بوده

همه اومدن فلافل بخورن!

امیرحسین محمدپور مصاحبه یکی از رادپوهای بیگانه با مردم، در روز تشییع پیکر شهید حججی در تهران

رادپوی بیگانه، خانم شما چرا با این بچه‌های کوچیک توی این گرما اومدید اینجا؟ خانم: من اومدم تا بچه‌هام با مکتب شهادت آشنا بشن و به مستکبرین بگم اگه شما یه محسن رو از ما بگیرید، ما محسن‌هامون رو فدای این مکتب می‌کنیم رادپوی بیگانه، خب همونطور که شنیدید، این خانم اومده تا برای بچه هاش ساندیس مجانی بگیره. آخه تا کی مفت خوری؟! .. پیرمردی رو می‌بینم که بچه‌هاش زیر بازوهاشو گرفتن و به زور داره راه میره.. پدرجان، شما چرا با این حالتون؟ پیرمرد: شما از کجا اومدین برای مصاحبه؟ رادپوسی بیگانه: چه فرقی می‌کنه آخه!.. از رادیو پریروز اومدم. الان صداتون توی کل دنیا داره پخش میشه

پیرمرد: با اینکه من با ذات خبیثتون مشکل دارم، اما حالاکه صدای منو همه می‌شنون، باید بگم.. مرگ بر آمریکا.. مرگ بر اسرائیل.. مرگ بر آل‌سعود خائن.. رادپوسی بیگانه، بلسه، دقیقاً الان همه مردم ایران خواستار بازگشایی سفارت‌های آمریکا و اسرائیل در ایران هستن.. اینجا جمعیت کمی اومدن و من خیلی باید بگردم تا یه نفری پیدا کنم تا باهاش مصاحبه کنم.. صبر کنید، یه پسر بچه اینجا هست.. پسر جون، تو اینجا چیکار می‌کنی؟ مگه مدرسه نداری؟ پسر: من با آقا معلم اومدم اینجا تا توی این موج جمعیت، ما هم یه قطره ای باشیم و پیکر شهیدمون رو تشییع کنیم رادپوی بیگانه: این پسر متأسفانه مدرسه رو پیچونده و الانم داره توی میدون امام حسین با دوستاش فلافل می‌خوره. معلمی هم در کار نیست، یسا حداقل من نمی‌تونم توی این شللوگی.. ببخشید، یعنی توی این میدون خلوت، کسی رو ببینم. تا گزارش بعدی بدرو.

جعبه سیاه حمله تروریستها به سفارت ایران در لندن

دخالت‌کن غیر حرفه‌ای بی‌مزه!

سیدمهدی تبریزی

درستش این است که ما در کاری که حرفه‌ای نیستیم دخالت نکنیم یا اگر ویرمان گرفت و کردیم، ببینیم حرفه‌ای‌ها چطور دخالت می‌کنند، ماهم همانطور دخالت کنیم وگرنه به ما می‌گویند«دخالت‌کن غیر حرفه ای بی‌مزه». مثلاً سه چهار مَخ چلاق خودزن، با قمه و چماق به سفارت ایران در انگلیس تجاوز کرده‌اند. بعد از چهار پنج ساعت هم با فشارهای ایمیلی و غیره، پلیس دستگیرشان کرده و یکی یک دانه روی دستشان زده و فرستاده‌رفته‌اند لای دست رئیس اجنبی‌پرستان. آقای بعدی‌نژاد عضو تیم مذاکره هسته‌ای و سفیر ایران در انگلیس به پلیس گفته «دخالت‌کن غیر حرفه‌ای بی‌مزه»، چرا؟! چون در ادامه افزوده که ما خودمان استاد مذاکرایم و لازم نبود شما دخالت کنید. اما پلیس انگلیس جواب داده، برو بزار باد بیادا! ما خودمان روزی هوار تا تجاوز و متجاوز را باهم مذاکره می‌کنیم، اینکه چیزی نیست! از آنطرف اما پلیس اتریش در جریان این مکالمه نبوده و وقتی یک عدد از همان فرقه با چاقو می‌رود سفیر ایران در اتریش را بکشد، دخالت می‌کند، یک عدد را می‌کشد و خودش هم زخمی می‌شود. متأسفانه مسئولین این کشورها با پلیس‌هایی که مسلح به خیابان می‌آیند هم برخورد نمی‌کنند!

■ حرکت زشت رئیس تاریخی!

حتی خسرو معتضد هم یادش نیست، اول فدراسیون بوکس تشکیل شد و بعد ناطق نوری رئیس فدراسیون شد یسا اول ناطق نوری رئیس فدراسیون شد و بعد فدراسیون تانسیس! هرچه که هست ظاهرا ریاست زیر زبان آقای ناطق حسایی مزه کرده و او بعد از ۲۸ سال با بولدوزر هم حاضر نیست از جایش تکان

بخورد، و ۸ ماه بعد از انتخاب رئیس جدید کلید های فدراسیون را توی مشتش گرفته و با فریاد «نومو خام، مال خودمه» حاضر به تحویل اتاقش نیست!

چرا اینزین تموم شد؟

تماس نزدیک از نوع سوم!

علیرضا تائبی پور

حدود ظهر است. خسته از مشغله روزانه چند جرعه آب می‌نوشم. سامسونگم را باز می‌کنم. کلمات باید با دقت و خشن انتخاب شوند. این فشارهای ایمیلی کار دشواری است. پرواز آرامی است. یکی از خدمه پیش من می‌آید. خلیان درخواست ملاقات با من را دارد. خلیان و کمکش به ترتیب از جا بلند می‌شوند و دست می‌دهیم و ربوبوسی می‌کنیم. گویا پرواز به مشکل خورده است. کاپیتان با نگرانی می‌گوید: سوختمان روبه اتمام‌است. لبخند می‌زنم و او را به آرامش دعوت می‌کنم. امضای کری تضمین است. سامسونگم را باز می‌کنم و ایمیلی به شرکت‌های هواپیمایی می‌زنم. چند دقیقه بعد پاسخ می‌آید. آنها از سوخت رسانی خودداری می‌کنند.بسیار ناراحت شده‌ام. خوددکار خلیان را بر می‌دارم و آن را با غضب به بیرون کابین پرت می‌کنم. اکنون نوبت وزارت خارجه آلمان است. اگر به روح اعتقاد دارید دست کم به اندازه پول نفتمان به ما سوخت دهید و با چند استیکر عصبانیت ارسال می‌کنم. نگرانی و تشویش به مسافران انتقال یافته. این اولین بی سوختی بعد از مرحوم خیلی سخت است. کمی تأمل می‌کنم. فهرست مخاطبینم را زیر و رو می‌کنم. داش حسن غلام پولکی، پسر بی‌گناه مرحوم، گروه سرود سوسن خاتم اینا قاسم جان سلیمانی، دستم می‌رود روی دکمه تماس... که ناگهان پیام می‌آید. وزرات خارجه و دفاع آلمان با همکاری یکدیگر سوخت را تهیه کرده‌اند. خداشکر. شش‌ریان گوش می‌کنم. توبیت می‌زنم: # قهرمان – دیپلماسی



آرش

دعای ارسالی افراد

«محسن انصاری نژاد

خدایاشکرت که جز زنده ماندگان سال ۹۶ هستم (مسافر جامانده از سفر)

خدایا! چرا دیگه هر نفسی فرو می‌رود مُمّت حیات‌نیست؟! و برمی آید مفرح ذات؟! (ارسالی از خوزستان)

خدایا!

چی می‌شد مسی ایرانی بودا (ارسالی از فدراسیون فوتبال)

خدایا!

از روی مسئولین ما به سنگ پای قزوین اضافه کن! (ارسالی از شرکت سنگ پا)

خدایا!

رونالدو، راموس، آسنسیو، ایسکو، دخیا، پپه، دیگو کاستا، ماتا، کارواخال را مصدوم بفرما. (ارسالی از کیروش)

خدایا!

درازای عمرم را مانند درازی زبان مسئولین قرار بده! (ارسالی از کلاغ)

خدایا!

مرا تا نیشیدی سوار هواپیما نکن! (ارسالی از مدیر پروازی)

